

بحران اوکراین: استراتژی چین و روسیه

هانیه حسینی^۱ - دکتر بهزاد شاهنده^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۹

چکیده :

این پژوهش به بررسی استراتژی چین در قبال بحران اوکراین می‌پردازد، چین در طی سال‌های اخیر نقش شایانی در عرصه بین‌المللی داشته است و در بحران اوکراین تاکید به تلاش طرفین برای دستیابی به یک راه حل سیاسی و دیپلماسی کرده است. اولویت اصلی چین تحقق اهداف اقتصادی است و تلاش دارد از خود تصویری ارائه دهد که بتواند با همه مناطق جهان همکاری اقتصادی نماید. از سوی دیگر، چین در پی هدف بسیار مهم «ظهور مسالمت‌آمیز» دریافته است که پیشرفت و قدرتمند شدنش در گرو همکاری با غرب و ایالات متحده است و با این هدف، سیاست همکاری با غرب را پیشه کرده و از نوعی چندجانبه‌گرایی که حاوی امتیازات اقتصادی در بیرون از منطقه و امتیازات سیاسی و امنیتی در درون منطقه باشد، حمایت می‌کند. چین و روسیه مجبور به توسعه استراتژی آسیایی و منطقه‌ای خود هستند. در قالب این استراتژی روسیه توجه بیشتری به همکاری و مشارکت با چین خواهد داشت. در این تحقیق از روش پژوهشی گردآوری داده‌ها و از روش کتابخانه‌ای و مشاهده اسناد و مدارک استفاده می‌شود. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بحران اوکراین باعث نزدیکی استراتژیکی و اقتصادی بیش از پیش روسیه به چین برحسب منافع و مناطق نفوذ مشترک و متعارض دو کشور شده است.

واژگان کلیدی: بحران اوکراین، استراتژی چین، روسیه

^۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران

Haniyeh.hoseini2005@gmail.com

^۲ - عضو هیات علمی مدعو، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

shahandeh2001@yahoo.com

مقدمه:

بحران اوکراین یکی از بحران‌های بین‌المللی محسوب می‌شد که اکثر کشورها را درگیر خود کرد این کشور از منظر ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک، ویژگی‌های خاصی دارد، کشور چین در زمان شروع بحران اوکراین و در محکوم کردن و برکناری ویکتور یاناکوویچ از ریاست جمهوری اوکراین و در قبال الحاق کریمه به خاک خود سکوت اختیار کرده است، برخی از کارشناسان معتقدند این سکوت هم با مشکلات داخلی چین ارتباط دارد و هم به منافع اقتصادی این کشور بر می‌گردد. عده‌ای دیگر معتقدند سیاست چین بر عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر بوده و در این بحران هم همواره بر راه حل سیاسی تاکید داشته است. اما نگراننده در این پژوهش معتقد است که چین یکی از کشورهای عضو شورای امنیت است و نمی‌توانست سیاست عدم مداخله در این بحران اتخاذ کند، گسل‌ها و تنش‌های داخلی در خود چین از جمله تشدید گرایش‌های جدایی طلبی از یک سو و تلاش و سمت گیری‌های این کشور برای حضور بیشتر در معادلات و روندهای بین‌المللی از سوی دیگر، مناسبات تنگاتنگ اقتصادی و استراتژیک روسیه و چین، مناسبات اقتصادی با غرب باعث می‌شود که چین عملاً موضع سکوت در قبال بحران اوکراین نداشته باشد. نویسندگان می‌خواهد تحلیل کند که، در نتیجه، بحران اوکراین سبب نزدیکی چین و روسیه شده است.

سوال اصلی مطرح شده این است که موضع‌گیری چین در قبال بحران اوکراین بر چه عواملی استوار بوده است؟ فرضیه نویسندگان این است که انتخاب استراتژیک چین، منافع اقتصادی کلان ناشی از رابطه با آمریکا و اتحادیه اروپا و از طرف دیگر رابطه گسترده استراتژیک با روسیه و همچنین گرایش‌های جدایی طلبانه در مناطقی از چین، از دلایل رفتار سیاست خارجی چین در بحران اوکراین بوده است. نویسندگان در نهایت نتیجه می‌گیرند که بحران اوکراین سبب نزدیکی چین و روسیه از لحاظ استراتژیک و اقتصادی شده و به بررسی منافع مشترک و گاهاً متعارض دو کشور در مناطق نفوذ یکدیگر پرداخته شده است. چرا که روسیه تمایلی ندارد چین وارد منطقه نفوذ روسیه شود فعلاً روابط دو طرف از لحاظ تاکتیکی خوب ارزیابی می‌شود ولی از لحاظ استراتژیکی در آینده به دلیل افزایش بودجه دفاعی چین که در صدد ارتقای استراتژیکی خود است قابل پیش بینی نیست. برای روسیه که در شرایط فعلی تحریم و بحران‌های اوکراین

و سوریه قرار دارد چین بهترین جایگزین و تکیه گاه محسوب می‌شود اما از طرفی در نظر روسیه، چین تا حدی می‌تواند بزرگ شود؛ قدرت گرفتن بیش از حد چین برای روسیه ممکن است مخاطراتی را به همراه داشته باشد.

دیدگاه تئوریک در رابطه با خیزش مسالمت آمیز چین^۱

تصور چین به عنوان یک تهدید توسط محیط پیرامونی و صلح آمیز بودن خیزش چین و افزایش همگرایی این کشور با جامعه بین‌المللی، ابهام و عدم قطعیت در مورد توانایی‌های نظامی چین و نیت سیاسی آن کشور، تصور تهدید آمیز بودن چین را بیشتر برجسته می‌کند و از طرف دیگر، چین در حال پذیرش نقش‌ها و مسئولیت‌های بیشتری در سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی است. از منظر تئوریک رئالیسم تهاجمی^۲ نیز به شدت بر امکان ستیز و منازعه بین چین و ایالات متحده تاکید می‌کنند. از این منظر چین یک دولت تجدید نظر طلب به شمار می‌آید و مانند همه قدرت‌های بزرگ، در جستجوی هژمونی در سیستم بین-المللی است. در طرف مقابل نیز نظریه پردازان لیبرال بیان می‌کنند که چین در حال افزایش و تطبیق پذیری بیشتر با هنجارهای منطقه‌ای و بین‌المللی است. لذا نمی‌تواند یک قدرت تجدیدنظر طلب به شمار آید. (mearsheimer, 2008)

میرشایمر معتقد است که برای قدرت‌های بزرگ جایگاه هژمونی و تنها ابر قدرت شدن، مطلوب نهایی می‌باشد و از آنجایی که تاسیس یک هژمونی جهانی کاری بسیار سخت است بهترین نتیجه برای دولت هژمونی منطقه، جلوگیری از تسلط دیگر قدرت‌های بزرگ بر مناطق جغرافیایی می‌باشد. چین تمایل دارد تا بر مناطق آسیا مسلط شود همانگونه که آمریکا بر نیمکره غربی مسلط شد. میرشایمر معتقد است که چین در تلاش است تا سیاست‌های خود را به همسایگانش به عنوان سیاست قابل پذیرش دیکته کند و همچنین فشارهایی را بر آمریکا برای خروج از آسیا وارد کند.

^۱ - Peaceful rice

^۲ -Offensive realism

بنظر میرشایمر رسیدن به هژمونی منطقه‌ای تنها راهی است که چین می‌تواند به وسیله آن به طور کامل برتایوان مسلط شده و سایر مشکلات خود را در تبت و سین کیانگ حل کند. (Brzezinski and Mearsheimer, 2007)

قدرت یابی چین و تغییر در سیاست بین‌الملل می‌تواند تأثیرات پراهمیتی بر نظام بین‌الملل موجود داشته باشد. رشد سریع قابلیت‌های چین در سال‌های اخیر با توجه به اهمیت و گستره تأثیرگذاری آن بر سطوح مختلف سیاست بین‌الملل، در رویکردهای متفاوت نظری بررسی شده و گمانه‌هایی پیرامون تأثیرات احتمالی آن در آینده مطرح شده است. قدرت یابی چین بالضروره نوعی خاص از الگوی رفتاری را در میان قدرت‌های بزرگ حاکم خواهد ساخت. در این وضعیت تعامل میان چین و قدرت مسلط (هژمون) و نیز نحوه تأثیرگذاری این مؤلفه بر سایر قدرت‌های موجود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد. از این رو در نظریه‌های موجود، تأکید ویژه‌ای بر سمت و سوی روابط استراتژیک دو کشور آمریکا و چین در آینده صورت گرفته است.

زیبگنیو برژینسکی از دیگر رئالیست‌هایی است که به ظهور چین با خوش‌بینی می‌نگرد. برژینسکی معتقد است در قرن بیست و یک اوراسیا به جای اروپا به عنوان مرکز ثقل سیاست بین‌الملل درخواهد آمد. از منظر او در این منطقه چند قدرت وجود دارند که برای صلح و امنیت بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و چین مهمترین این قدرت هاست. به همین لحاظ روابط چین و ایالات متحده باید با دقت ویژه‌ای مدیریت شود و در دستور کارهای اصلی سیاست خارجی ایالات متحده درآید. از منظر برژینسکی ظهور چین به چند دلیل تهدیدی علیه ایالات متحده و نظام بین‌الملل، ایجاد نمی‌کند و در مسیری مسالمت آمیز می‌تواند صورت گیرد: "رشد قدرت نظامی چین نه در وضعیت فعلی و نه تا آینده‌ای قابل پیش بینی، تهدیدی علیه ایالات متحده نیست. نیروهای هسته‌ای چین نیز عمدتاً قابلیت بازدارندگی دارند، ورود چین به اقتصاد جهانی و سازمان‌های مهم آن به ویژه سازمان تجارت جهانی، نقاط اتصال آن به این عرصه را به شدت افزایش داده، تعمیق بخشیده، و این کشور را در وضعیت وابستگی متقابل با سایرین قرار داده است. از آنجا که یک رویه وابستگی متقابل، آسیب‌پذیری متقابل است. این امر نیز قابلیت تهدیدزایی چین برای نظام

بین‌الملل را کاهش می‌دهد. برخورداری از روابطی خوب با ایالات متحده، برای تداوم توسعه اقتصادی چین حیاتی است، بنابراین رهبران آن، علاقه مند به ایجاد چالش در مقابل ایالات متحده نیستند. (Zbigniew Brzezinski, 2003. 54-58)

از دیگر سو آمریکا باید با گسترده‌تر ساختن روابط تجاری با این کشور، تسهیل ادغام هرچه بیشتر آن در اقتصاد جهانی و وارد کردن آن به گروه هشت کشور صنعتی، اتصالات ساختاری چین با نظم موجود بین‌المللی را افزایش دهد. این درست شبیه آن رویه‌ای است که ایالات متحده در مورد ژاپن و آلمان پس از جنگ دوم و ظهور آنها به عنوان قدرت‌های بزرگ اقتصادی در پیش گرفت. کوتاه سخن آنکه برژینسکی معتقد است چین مسالمت جو و آرام و متمایل به همکاری، ثبات در اوراسیا را به مثابه مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در قرن بیست و یک تا حد زیادی تضمین خواهد کرد. بنابراین از نگاه وی ایالات متحده و روسیه باید با تغییر بنیادی رویکرد خود نسبت به چین، آن را به عنوان شریکی عمده در ثبات اوراسیا و بازیگر کلیدی در نظام بین‌الملل در نظر بگیرند. (Idib, 1997. 45)

مهمترین نظریه پردازان معتقد به ظهور چالش برانگیز چین، رئالیست‌های بدبین هستند. آنها با اشاره به پیشرفت‌های اقتصادی و نظامی چین، آن را قدرتی در حال ظهور می‌دانند و معتقدند همان راهی را خواهد رفت که قدرت‌های در حال ظهور پیشین رفته‌اند. مهمترین نماینده این نحله میرشایمر است.

جان میرشایمر را می‌توان نماد رئالیست‌های بدبین دانست. از منظر او، ظهور چین نمی‌تواند مسالمت آمیز باشد و اگر چه رشد چشمگیر اقتصادی آن طی یکی دو دهه آینده وارد رقابت امنیتی تنگاتنگی شود. او معتقد است اغلب همسایگان چین شامل هند، سنگاپور، ژاپن، کره جنوبی، روسیه و ویتنام نیز با ایالات متحده در مهار چین و محدود ساختن آن همراه خواهند شد. به گمان وی در نظام بین‌الملل، قدرتمندترین دولت، دولتی است که کمترین احتمال حمله از سوی دولتی دیگر به آن وجوه داشته باشد. به بیان دیگر قدرت‌های بزرگ تنها برای رسیدن به جایگاه قوی‌ترین قدرت بزرگ تلاش نمی‌کنند، بلکه هدف نهایی آنان تبدیل شدن به هژمون یعنی تنها قدرت بزرگ سیستم است. البته او تأکید دارد که برای هردولتی رسیدن به موقعیت هژمون جهانی غالباً غیر ممکن است. نمایش قدرت در چنین

سطحی در پهنه جهانی بسیار مشکل است، حتی ایالات متحده هژمونی منطقه‌ای و نه جهانی است. بر این مبنا بهترین وضعیتی که یک دولت می‌تواند به آن امیدوار باشد، تسلط یافتن بر حیات خلوت خویش است. به گمان مرشایمر دولت‌هایی که به هژمونی منطقه‌ای دست می‌یابند، هدفی دیگر نیز در سر دارند و آن جلوگیری از تسلط یافتن سایر دولت‌ها بر دیگر مناطق جغرافیایی است.

به عبارت دیگر هژمون‌های منطقه‌ای، علاقمند به داشتن رقبایی هم تراز نیستند، بلکه تمایل دارند سایر مناطق را صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ و تقسیم شده میان آنان ببینند. او معتقد است این هدف در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده همواره وجود داشته است. پیش‌بینی مرشایمر آن است که چین در تلاش برای تسلط یافتن بر آسیا بر خواهد آمد و تلاش آن به شیوه آمریکا برای تسلط بر نیمکره غربی، شباهت‌های جدی خواهد داشت، به گمان وی در این مسیر چین به ویژه تلاش خواهد کرد تا شکاف میان قدرت خود با همسایگانش به خصوص ژاپن و روسیه را به حداکثر برساند، به طوری که در آسیا از ناحیه هیچ دولتی احساس تهدید نکند. البته این بدان معنا نیست که چین به سوی تهاجم و تسخیر سایر کشورهای آسیایی پیش خواهد رفت، بلکه بدین معناست که این کشور در پی دیکته کردن حد و مرزهای رفتار قابل پذیرش به همسایگانش بر خواهد آمد، همان کاری که ایالات متحده در قاره آمریکا انجام داد. به علاوه کسب هژمونی منطقه تنها راه باز پس‌گیری تایوان توسط چین خواهد بود. او معتقد است، تلاش چین برای تسلط بر آسیا با واکنش شدید ایالات متحده مواجه خواهد شد.

از منظر وی با توجه به سوابق تاریخی به خوبی می‌توان دریافت که سیاست‌گذاران آمریکایی در مقابل تلاش چین برای نیل به هژمونی در آسیا چه واکنشی نشان خواهند داد. ایالات متحده در قبال رقبای هم‌تراز خود با مدارا رفتار نمی‌کند. این کشور همانگونه که در قرن بیستم نشان داده است، تصمیم جدی برای باقیماندن به عنوان تنها هژمون منطقه-ای جهان را دارد بنابراین ایالات متحده در پی مهار و محدودسازی چین بر خواهد آمد و در نهایت تلاش خواهد کرد آن را به گونه‌ای تضعیف کند که توان تسلط بر آسیا را نداشته باشد خلاصه آنکه به گمان مرشایمر، ایالات متحده شبیه رفتاری که در قبال شوروی در

دوران جنگ سرد در پیش گرفته بود، در قبال چین نیز پی خواهد گرفت. (Mersheimer & Berzenski, 2015)

زمینه‌های منجر به بحران در اوکراین

اوکراین کشور بسیار مهمی است که به حوزه کشمکش میان غرب و روسیه برای افزایش نفوذ منطقه‌ای مبدل شده است. درگیری و کشمکشی که شکاف‌های هویتی اوکراین بستر ساز ورود قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای به آن شده است و معمای امنیتی و عدم قطعیت در روابط قدرت‌های بزرگ نیز به عنوان پیامد ساختار آنارشیک نظام بین‌المللی بر پیچیدگی آن افزوده است. از آنجا که تحولات ژئوپلیتیک اوکراین پیامدهای بیرونی برای روسیه، چین، آمریکا و متحدین اروپایی آن خواهد داشت. هر کدام از این بازیگران براساس منافع خود به مدیریت بحران پیش آمده در اوکراین پرداخته‌اند.

مدیریت بحران یکی از مهمترین مسائل در گستره سیاست خارجی کنشگران بین‌المللی به حساب می‌آید. شروع بحران اوکراین از زمان خودداری از امضای قرارداد تجاری با اتحادیه اروپا شروع شد؛ این خبر در ۳۰ نوامبر در پایتخت شروع تا ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ که یاناکوویچ طرفدار روسیه از قدرت خلع شد ادامه یافت. پس از آن رهبری موقتی شکل گرفت و در نهایت انتخابات در ۲۵ می برگزار شد و پترو پوروشنکو به ریاست جمهوری برگزیده شد (Lukyanov, 2014:6). از آن زمان، روابط روسیه با قدرت‌های غربی رو به تیرگی گذاشت. بحران اوکراین ریشه در بیش از بیست سال مدیریت این کشور، اقتصاد دولتی، وابستگی شدید به روسیه و سردرگمی مذهبی، فرهنگی و زبانی بین شرق و غرب اوکراین و دخالت‌های اروپا و آمریکا در امور داخلی این کشور دارد.

بحران اوکراین مولفه‌های مشترک درون‌زا و برون‌زا دارد که روند منتهی به بحران کنونی، متأثر از مولفه‌های درون‌زای ناشی از غلبه نظریه پیوستن به اتحادیه اروپاست که در واقع مورد اجماع عموم اوکراین بوده است. می‌توان گفت ۷۰ درصد مردم اوکراین خواهان پیوستن به اتحادیه اروپا بوده‌اند. دوره یاناکوویچ که به نوعی نگاه روس‌گرایی داشت بیش از ۷۰ لایحه و مقررات را در پارلمان و کابینه تصویب کرد که اوکراین به اتحادیه اروپا بپیوندد. اما از آنجایی که

اروپایی‌ها هم پروسه پیوستن را بر اساس فرایند تعریف شده‌ای تنظیم کرده بودند که ابتدا باید ساختارهای سیاسی، دموکراتیک و قضایی شکل بگیرد و بعد ساختارهای اقتصادی و به تبع آن دیگر مولفه‌ها در چنین شرایطی و در جریان رد عضویت در اتحادیه اروپا در اجلاس لیتوانی در ۲۸ و ۲۹ نوامبر، یاناکوویچ اعلام کرد که اوکراین شرایط فعلی امکانات مالی زیر ساخت‌های لازم را برای پیوستن به اتحادیه اروپا ندارد و اوکراین مبلغی بین ۶۰ تا ۷۰ میلیارد دلار لازم دارد که صنعت و اقتصاد خود را به سوی اتحادیه اروپا تغییر دهد و این سرمایه از هیچ منبع اروپایی‌ها تامین نمی‌شود. این بیانیه و اعلام مواضع همچون جرعه‌ای موجب مشتعل شدن خرمن اعتراضات در اوکراین شد.

در ابتدای اعتراضات قرار بود براندازی حاکمیت صورت بگیرد این جرعه سبب شد که فرایندها از تداوم در مسیر اصلی خود خارج شود اینجاست که تاثیر مولفه‌های برون‌زا آشکار می‌شود. (دهشیار، ۱۳۹۳: ۲۲) این بحران جنبه اقتصادی به خود گرفت بعد از الحاق کریمه روسیه تحت تحریم غرب قرار گرفت که شبه جزیره کریمه یکی از مسائل نامعمول مرزی متعدد و باقیمانده از دوره اتحاد جماهیر شوروی است حدود دو سوم از جمعیت کریمه ادعای تبعیت از روسیه دارند و واقعیات تاریخی پیوند کریمه به انگاره روسی مطرح است. بعد از همه پرسی در کریمه و الحاق آن به روسیه تا سپتامبر ۲۰۱۴، حداقل ۳۰ شرکت روسی و ۱۰۰ فرد روسی در لیست تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا قرار گرفته‌اند و روسیه نیز از اهرم انرژی علیه اوکراین و اروپا استفاده کرد وزیر دارایی روسیه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۴ اعلام کرد در اثر تحریم‌های غرب بر سر بحران اوکراین حدود چهل میلیارد دلار در سال زیان می‌دهد. (Lukyanov, 2014.12) نباید شکاف داخلی در اوکراین را که زمینه ساز دخالت روسیه بوده را نادیده گرفت که در واقع عدم انسجام داخلی در اوکراین بستر ساز دخالت قدرت‌های منطقه‌ای چون روسیه بوده است. شرایط تحولات اوکراین، شرایط کاملاً حساسیت آمیزی را در عرصه بین‌المللی به وجود آورده است و حتی از نگاه رویکردهای آمریکایی و اروپایی نیز چنین بود. زمینه‌های بحران هم ناشی از بعد داخلی و از جنبه منازعات و انشقاق‌هایی که در داخل اوکراین وجود داشته و هم ناشی از نقش آفرینی قدرت‌های بزرگ دانست و از جمله پیامدهای بحران در اوکراین سقوط دولت متمایل به روسیه و روی کار آمدن دولت وابسته به غرب در این کشور، جدا شدن شبه

جزیره کریمه از اوکراین و الحاق آن به روسیه، وضع تحریم‌های محدود غرب علیه روسیه و اخراج این کشور از گروه جی ۸ و آغاز جنگ داخلی در اوکراین بود. اخراج روسیه از گروه جی ۸ مهمترین شکاف دیپلماتیک ملموس بین روسیه و غرب است که پیامدهای گسترده-ای در حوزه روابط بین‌الملل خواهد داشت. (زمانی ۱۳۹۴: ۸۹)

بحران اوکراین و ظهور اتحاد سیاسی چین و روسیه

در نیمه اول سال ۲۰۱۴، شاهد ارتقاء قابل توجه روابط میان روسیه و چین از جمله توافق در زمینه گاز و انرژی، همکاری‌های نظامی و تکنولوژی، مانورهای مشترک و هماهنگی نزدیک در امور سیاسی مثل مسائل سوریه، ایران، کره و... بوده‌ایم. بسیاری از تحولات اخیر در روابط دو کشور، اگر نه انحصاراً، اما تا حدی ناشی از برخی محرک‌های خارجی کوتاه و میان مدت مثل بحران اوکراین، ایجاد توازن در روابط آمریکا - آسیا و یا واکنش به سیاست‌های تهاجمی‌تر ژاپن است. حداقل در زمان کنونی اتحاد نظامی متعارف نه تنها غیرضروری بلکه نابردناکه است. چین در عین حال اعلام کرده خواستار گسترش «همکاری دوستانه» با اوکراین است.

بحران اوکراین بر مبنای توسعه طلبی آشکار روسیه در حوزه اروپا، به یکی از مهمترین چالش‌های بین‌المللی در سال‌های اخیر تبدیل شده است. دامنه اهمیت و اثربخشی بحران مزبور به گونه‌ای شکل گرفت که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ناگزیر به جهت گیری پرداخته و الگوی تعامل و ارتباط خود با آن را ابراز نمودند. در این زمینه مهمترین عوامل مؤثر بر رفتار چین را می‌توان در پایبندی به اصل حاکمیت در سند سیاست «بی طرفی مثبت» از مؤلفه‌های متفاوت، رفتار خارجی نسبتاً مشابهی را در قالب خارجی، داشتن روابط تجاری و اقتصادی گسترده و روابط خاصی که با غرب و آمریکا دارد و روابط استراتژیک و اقتصادی با روسیه و همچنین درگیر بودن پکن با مشکلاتی در زمینه‌های شکاف‌های قومیتی و جدایی طلبانه در سین کیانگ و تبت بر شمرد. اتحادیه اوراسیایی پوتین مفهومی است برای برپایی روابط نزدیک‌تر و برابر با اتحادیه اروپا و حتی زمانی که این مفهوم یک اروپای بزرگتر را شکل می‌دهد، روسیه مجبور به توسعه استراتژی آسیایی خود است. (Krauthammer, 2014)

در قالب این استراتژی روسیه توجه بیشتری به همکاری و مشارکت با چین خواهد داشت و البته در کنار این همکاری‌ها از منافع و فرصت‌های خود در دیگر کشورها از هند گرفته تا ژاپن و حتی ویتنام صرف‌نظر نخواهد کرد. در عین حال چین از تیرگی روابط روسیه و آمریکا به عنوان یک امکان بسیار خوب برای کاهش اعمال فشارها از طرف غرب استفاده می‌کند. از طرف دیگر امکان تقویت همکاری‌ها با روسیه برایش فراهم شده که منافع اقتصادی زیادی برای پکن دارد. در همین راستا مقامات پکن اعلام کرده‌اند که از اقتصاد روسیه در برابر تحریم‌ها حمایت خواهند کرد و روسیه امکان آن را دارد تا اعتبارات قابل توجهی به صورت یوآن از چین دریافت کند.

انتخاب استراتژیک چین در بحران اوکراین

بحث اصلی بحران اوکراین عبارتند از:

نظریه مکیندر است که در سال ۱۹۰۴ در مقاله‌ای در بریتانیا بیان کرد، او می‌گوید: "هرکس بتواند کنترل روسیه را در دست بگیرد، می‌تواند مناطق وسیع اوراسیا را تحت نظارت و فرمان خود درآورد، بحران امروز بحرانی است که منبعث از تلاش بازیگران بین‌المللی برای کنترل منطقه اوراسیاست که اکثر قدرت‌های نوظهور در این منطقه قرار دارند، اکثر نفت و گاز جهان هم در این منطقه قرار دارد، پس بحران امروز، به معنای وسیع کلمه بحران اوراسیا است." (حاجی ناصری، سایت توسعه راهبردی) ۲۴ سال بعد از فروپاشی شوروی صحنه سیاسی جهان باز هم چین را در موقعیت انتخابی استراتژیک قرار داده است. برای چین در مواجهه با این حوادث چهار گزینه می‌توانست وجود داشته باشد: موضع بی‌طرفی - مخالفت با اقدامات روسیه - حمایت از روسیه چه ضمنی و چه علنی - نزدیکتر شدن این دو قدرت به یکدیگر - حمایت از مواضع آمریکا و اروپا و در نهایت نزدیکتر شدن چین و آمریکا.

از آغاز این بحران رفتار چین را می‌توان زیرکانه در حمایت از روسیه طبقه بندی نمود. قبل از حضور نظامیان روسی در کریمه در چندین نوبت از طرفین درگیری درخواست نمود که با آرامش به حل و فصل تخاصمات بپردازند. همه طرف‌های ذی ربط در این بحران باید

برای دستیابی به یک راه حل سیاسی و دیپلماسی به منظور پایان دادن به بحران موجود تلاش کنند. چین خواهان انزوای هم پیمانی خود، روسیه نیست و همچنین به همه پرسى در کریمه که منجر به الحاق آن به روسیه شد، بیانیهای صادر نکرد؛ چرا که هرگونه اظهار نظر مستقیم در این باره به تشدید تنش در روابط چین با روسیه منجر می‌شود. اما رای ممتنع چین به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل که همه پرسى در شبه جزیره کریمه را محکوم کرد، روسیه را عملاً منزوی کرد. اما چین با بیان اینکه موضع روسیه را به خوبی درک می‌کند، تأکید کرده است روسیه انگیزه‌های تاریخی دارد. بعد از رأی غایب چین به پیشنویس قطعنامه شورای امنیت در مورد محکوم کردن برگزاری رفراندوم در شبه جزیره کریمه در ۱۶ مارس ۲۰۱۴ آمریکا و اروپا آن را تعبیر به مخالفت چین نمودند.

حتی تحلیل‌های پیام گونه و تهدید آمیز به چین القاء می‌کرد که موقعیت بخش‌های سین کیانگ و تبت و حتی تایوان می‌تواند با الگوی کریمه از چین جدا شود و لذا چین باید با برگزاری رفراندوم برای خود مختاری در هر نقطه دنیا مخالفت کند. بیانات رسمی محتاطانه چین این احساس را بوجود آورد که روسیه از حمایت چین در تقابل خود با غرب برخوردار نیست. اما در همان زمان تحلیل رسمی چین در مورد اوکراین منعکس در خبرگزاری شین هوا می‌گوید: "بر اساس واقعیات موجود روسیه و اوکراین روابط عمیق فرهنگی؛ تاریخی و اقتصادی دارند. باید دول غربی خود را از تفکرات مربوط به جنگ سرد خلاص کرده و سعی نکنند روسیه را از بحران سیاسی که نتوانسته‌اند برایش راه حلی بیابند حذف کرده و نقش غیرقابل کتمان روسیه در آینده اوکراین را نادیده بگیرند. متعاقباً در روز الحاق رسمی کریمه به روسیه پوتین از چین به خاطر درک شرایط و موافقت در ابعاد وسیع با اقدامات روسیه در اوکراین تشکر نمود. این موضع گیری چندین بار توسط لاوروف وزیر خارجه روسیه نیز تکرار شده است. چین از توافق ۴ جانبه ژنو در ۱۸ آوریل ۲۰۱۴ برای حل مخاصمات اوکراین حمایت کرد و آن را مناسب خواند اما وقتی پوتین به مفاد توافق از روز بعد از توافق توجه نکرد موضع مخالف نگرفت. چین در ارتباط با اوکراین نیز موضعی دوگانه اتخاذ کرده است. چین از یک سو با وام ۲۲ میلیارد دلاری صندوق بین‌المللی پول در ۱۲ آوریل ۲۰۱۴ برای

مخارج دوسال آینده دولت به اوکراین موافقت نمود و از طرف دیگر علیه این کشور برای ۳ میلیارد دلار بدهی به چین به دادگاه انگلستان شکایت می‌کند.

امضاء قرارداد تامین گاز چین توسط روسیه برای ۳۰ سال به همراه مانور مشترک دریایی دو کشور به همراه وتوی همزمان قطعنامه شورای امنیت در مورد سوریه توسط چین و روسیه را می‌توان پایانی بر هرگونه ابهام در انتخاب قطعی چین برای همراهی با روسیه در تحولات آتی سیاسی قلمداد نمود. این نقطه عطف سیاسی احتمالا شاخصی برای تحولات در آینده محسوب می‌گردد. چین در عین حال اعلام کرده خواستار گسترش «همکاری دوستانه» با اوکراین است. پکن یک سری توافقات مهم و معاملات تجاری با دولت یانوکوویچ در اواخر سال ۲۰۱۳ امضا کرد. اگر مسکو با موفقیتش در کریمه جسارت پیدا کند و دستور کار توسعه طلبانه خود را با توجه اندک برای پایبندی هنجاری چین به اصول حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر به پیش برد، معضلی که چین در رابطه با بحران اوکراین تجربه کرده است، آخرین معضلی نیست که با آن روبرو می‌شود چین می‌تواند نقش واسطه‌ای فعال-تری بازی کند. چین ناگزیر بود چنین سیاستی را در قبال بحران اوکراین در پیش بگیرد چرا که چین باید از خطرات بالقوه کشیده شدن به وضعیتی که ممکن است مجبور به انتخاب بین حمایت از رویکرد روسیه و یا غرب شود آگاه بود.

البته روسها از این مسئله بخوبی آگاه هستند که در سال ۲۰۱۳ حجم روابط تجاری واشنگتن - پکن معادل ۵۶۲ میلیارد دلار بوده که در این میان سهم صادرات چین بیش از ۴۴۰ میلیارد دلار بوده است. یاناکوویچ در اوایل دسامبر ۲۰۱۳ و در جریان نا آرامی‌های کشورش به چین رفت و قراردادی با مقامات این کشور امضاء نمود که به موجب آن پکن ۸ میلیارد دلار در اوکراین سرمایه گذاری می‌کند. در جریان دیدار یانوکوویچ و شی جی پینگ رئیس جمهور چین، دو طرف روابط کشورهای خود را "شراکت استراتژیک"^۱ خواندند. در این قرار ملاقات چینی‌ها وعده دادند که اوکراین را تحت حمایت چتر هسته ای^۲ خویش قرار می-دهند و به منظور تسهیل ارتباطات میان چین و اروپا، پکن ۳ میلیارد دلار در کریمه سرمایه

^۱- Strategic partnership

^۲- Nuclear umbrella

گذاری کند. علاوه بر این طرفین در مورد اجاره ۳ میلیون هکتار از زمین‌های کشاورزی اوکراین توسط چینی‌ها به توافق رسیدند. به دنبال محدودیت‌هایی که اروپا پس از اتفاقات میدان تیان آن مین در سال ۱۹۸۹ در زمینه فروش تسلیحات به چین وضع نمودند اوکراین به یکی از بزرگترین صادر کنندگان سلاح به چین تبدیل شده است. رهبران چین عمدتاً بر حل مسالمت آمیز بحران و سیاست عدم مداخله، در امور کشورهای دیگر تاکید داشته‌اند. عدم موضع گیری در بحران اوکراین و محکوم کردن تحریم روسیه از سوی غرب نوعی موضع گیری بسود کرملین تلقی می‌شود که از نظر محافل غرب با سیاست سنتی چین یعنی عدم مداخله تطابق ندارد. (putin, 2014) چینی‌ها با پیگیری و تاکید بر راه حل‌های دیپلماتیک برای حل این بحران، زمینه را برای تداوم روابط با دولت آینده اوکراین فراهم می‌کند. از طرفی پکن خود در سین کیانگ و تبت با مشکلاتی در زمینه شکاف‌های قومیتی و جدایی طلبانه مواجه‌اند. مسئله تایوان که همچنان به قوت خود باقی است.

سیاست منطقه‌گرایی چین و روسیه آسیای مرکزی

در جهان فعلی، منطقه‌گرایی در حال جایگزینی جهانی‌شدن است. جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه دو قدرت مطرح در سطح منطقه‌ای و جهانی در همسایگی منطقه آسیای مرکزی قرار گرفته‌اند. این دو قدرت همکاری‌های قابل توجهی را در راستای هدف‌های سیاسی - امنیتی بویژه در قالب سازمان همکاری شانگهای شکل داده‌اند. چین هم معتقد است که برای رسیدن به این جایگاه، باید تغییراتی در مشی سیاست خارجی خود داشته باشد. برخلاف پیشینیان، در دوران آقای «شی جین پینگ»^۱ منطقه «آسیا پاسیفیک»^۲ منطقه اول چین قرار گرفته، از همین رو روابط چین با کشورهای همسایه در رتبه اول قرار می‌گیرد. در عین حال خواه ناخواه رابطه چین با آمریکا، تنزل پیدا می‌کند ولی به این معنا نیست که چینی‌ها سیاستی را جایگزین سیاستی دیگر کنند. آنها تلاششان این است که در حوزه آسیا به‌خصوص

^۱ - Xi Jinping

^۲ - سازمان همکاری اقتصادی آسیا-اقیانوسیه (APEC) یک گروه اقتصادی از کشورهای حاشیه اقیانوس آرام که به منظور بهبود مناسبات اقتصادی و سیاسی با یکدیگر دیدار دارند.

آسیا پاسیفیک روابط خود را گسترش بدهند. مثلاً مقامات چین اعلام کرده‌اند که داد و ستد با شرق و جنوب‌شرق آسیا، بالغ بر یک تریلیون و ۴۰۰ میلیارد دلار است یعنی بیشتر از جمع تجارت با آمریکا و اروپا. در همین رابطه نیمی از ۱۰ کشور اولی که چین با آنها رابطه تجاری دارد، کشورهای آسیایی هستند، به اضافه اینکه ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری چین در آسیاست. این سیاست که برای اولین بار در چین مطرح می‌شود ویژگی‌های مهمی دارد؛ قطارهای سریع‌السیر، احداث بزرگراه‌ها و جاده‌ها، گسترش حجم تجارت، استفاده از واحدهای پول محلی یعنی «یوان» که جایگزین دلار می‌شود.

چین و روسیه نیز به عنوان دو قدرت بزرگ، حوزه‌های منافع و آسیب‌پذیری آنها گسترده است و در بخش‌های مهمی همچون منطقه‌ای، آسیا و به ویژه بخش مرکزی آن هم‌پوشی‌هایی دارند. آسیای مرکزی برای هر دو کشور واجد اهمیت استراتژیک است و از همین‌رو نوع و روند تحولات آن، برای این دو کشور بسیار مهم است.

سازمان همکاری شانگهای نماد این اهمیت و نیز هم‌پوشی منافع و آسیب‌پذیری دو کشور در آسیای مرکزی به شمار می‌آید. در منشور این سازمان یکی از مهمترین اهداف آن مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و تجزیه‌طلبی اعلام شده است. این هدف، در واقع، در پاسخ به یکی از آسیب‌پذیری‌های مهم دو کشور اعلام شده است.

چین و روسیه در سین کیانگ^۱ و چین با تهدید تجزیه‌طلبی و افراط‌گرایی مواجه‌اند. به علاوه، آنها شیوع افراط‌گرایی و تروریسم در منطقه شکننده آسیای مرکزی را به هیچ وجه بر نمی‌تابند. در سطح کلان و از زاویه روابط قدرت‌های بزرگ، دو کشور حضور و نفوذ ایالات متحده، به ویژه در وجه نظامی را تهدیدی علیه خود می‌بینند. اعلامیه پایانی اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۵ که در آن بر تعیین جدول زمانی برای خروج نیروهای آمریکایی از این منطقه تأکید شده بود، شاهدی بر این مدعاست. آسیای مرکزی بخشی از خارج نزدیک روسیه است و عمق استراتژیک چین محسوب می‌شود، بنابراین، طبیعی است که این دو به حضور و نفوذ ایالات متحده در آن حساس باشند. حضور و نفوذ

^۱ -Xinjiang

دیپلماتیک ایالات متحده در این منطقه نیز برای این دو کشور نگران کننده است، زیرا ایالات متحده با همراهی برخی قدرت‌های غربی تلاش دارد سامان سیاسی کشورهای این منطقه را تغییر داده و به سمت سیستم‌های دموکراتیک و هم‌گرا با غرب سوق دهد، امری که انقلاب‌های رنگی آن را آشکارا نشان داد.

همجواری و هم‌مرز بودن چین با کشورهای آسیای مرکزی توأم با رشد سریع اقتصادی این کشور، شرایط خاصی را بر روابط این کشورها با چین موجب شده است. وجود منابع قابل توجه انرژی در منطقه استراتژیک آسیای مرکزی سبب شده تا پکن توجه بیشتری به این منطقه داشته باشد. علاوه بر همجواری ژئوپلیتیک و اهمیت خاص این منطقه برای چین، رهبران پکن تداوم و گسترش روابط خود با کشورهای این منطقه در عرصه اقتصادی با هدف حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی در داخل و به خصوص مناطق مرزی چون سین کیانگ را در سر لوحه سیاست خارجی خود قرار داده‌اند. وجود نا امنی در مرزهای غربی استان مسلمان نشین سین کیانگ که با کشورهای آسیای مرکزی هم‌مرز است. چین را ناگزیر از توسعه روابط با جمهوری‌های آسیای مرکزی کرده است. همچنین نفوذ آمریکا در منطقه آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ یک حادثه و واقعیت دور از ذهن برای چینی‌ها و استراتژی کلی این کشور در قبال کشورهای همسایه بوده است. (احمدیان، صالحی دولت آباد، ۱۳۹۱: ۱)

بررسی روابط سیاسی و استراتژیک چین و روسیه از ۱۹۴۹ تاکنون

چین و روسیه در پی اهدافی هستند که از قبل در چارچوب سازمان همکاری شانگهای تعریف نشده است. به طور مثال روسیه در پی مبارزه با دموکراتیزاسیون از بیرون و داخل در کشورهای عضو سازمان می‌باشد. چین نیز در پی سامان دادن به برخی مناطق که ایغورها در آنجا ساکن هستند می‌باشد به علاوه، مقامات عالی دو کشور بیانیه‌های مشترک متعددی راجع به مسائل جهانی اعلام داشتند. رهبران دو کشور معتقدند که دو کشور می‌توانند نفوذشان را با عملیات مشترک و متوازن راجع به امور بین‌المللی افزایش دهند. چین و روسیه دارای منافع مشترک بسیاری در آسیای مرکزی‌اند و همین عامل به عنوان عنصر وحدت بخش در روابط چین و روسیه عمل می‌کند. چین و روسیه از یک‌جانبه گرایی آمریکا نگرانند و خواهان یک

نظام چند قطبی‌اند اگرچه هیچ وقت در دستور کار مشترک خود آن را اعلام رسمی نداشتند. (Blank, 2003)

چین مهمترین خریدار تسلیحات روسی است و نقش مهمی در تداوم فعالیت مجتمع‌های نظامی این کشور ایفا می‌کند. تحریم تسلیحاتی از ۱۹۸۹ تاکنون از جانب غرب از یک سو و نیاز چین به افزایش سریع قدرت نظامی خود از دیگر سو، اهمیت این تبادلات را بیشتر کرده است به همین لحاظ، چین در سال‌های اخیر تلاش کرده است قدرت نظامی خود را افزایش دهد تا بدین وسیله این شکاف را کاهش دهد. افزایش دو رقیبی بودجه نظامی سالانه این کشور در سال‌های اخیر (که در سال ۲۰۰۶، ۱۸ درصد رشد نشان می‌دهد) نماد این تلاش به شمار می‌آید. روسیه نیز به طور جدی به بازار چین نیازمند است تا در پرتو آن بتواند سهم خود را در بازارهای جهانی تسلیحات را که شدیداً رقابت‌آمیز است، حفظ کند. بر مبنای آمار و ارقام، چین ۹۵ درصد از تسلیحات پیشرفته مورد نیاز خود را از روسیه تأمین می‌کند و همکاری تنگاتنگی با این کشور در زمینه‌های فنی، تکنیکی و لجستیک دارد. خرید این تسلیحات و دریافت کمک‌های فنی، «مدرنیزاسیون نظامی» را که به اولویتی مهم برای حزب کمونیست تبدیل شده است، امکان‌پذیر می‌سازد. (chinadaily, 2012)

روابط دو کشور در سطح دو جانبه، واجد حوزه‌های مختلفی است و در هر یک از این حوزه‌ها به نسبت‌های مختلف گسترش یافته است. مناسبات نظامی چین و روسیه ابعاد جدیدی را تجربه می‌کند. مانورهای نظامی مشترک دو کشور پیش از این در قالب‌های محدودتر برگزار می‌شد و حال آنکه این مناسبات اکنون ابعاد وسیع‌تری را تجربه می‌کند. ضمن اینکه روابط دو کشور تنها در ابعاد نظامی نیست. جنبه‌های متعدد این همکاری‌ها ناشی از ضرورت‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی برای روسیه و البته چین است.

برگزاری رزمایش دو کشور نشان‌دهنده توان نظامی آنها برای برخورد با قدرت‌های فرا منطقه‌ای است که قصد ایجاد تنش در منطقه را دارند. این رزمایش می‌تواند واکنشی باشد به آمریکا و فلیپین که رزمایش مشترکی را در دریای جنوبی چین با هفت هزار نیروی نظامی انجام دادند. در عین حال روسیه در حال پی‌ریزی استراتژی جدیدی برای تنظیم روابط خود با شرق است که روابط اخیر این کشور با چین نیز می‌تواند بخشی از این استراتژی نوین

محسوب گردد. (عطری، ایراس ۲۰۱۳) توسعه روابط استراتژیک چین و روسیه و شکل گیری یک مشارکت استراتژیک علاوه بر افزایش همکاری‌های استراتژیک میان دو کشور و مزیت‌هایی که دو کشور از آن برخوردار می‌شوند بر روابط میان آنها در تقابل با ایالات متحده بطور کلی بر منافع ایالات متحده در سطح منطقه‌ای و جهانی تاثیر می‌گذارد. روابط میان مسکو و پکن تنها یک «ائتلاف وجودی» و با هدف مقابله با نفوذ استراتژیک ایالات متحده در منطقه شکل گرفته است. روسیه و چین، مجموعه‌ای از اهداف جهانی و منطقه‌ای را با رعایت ملاحظات سیاسی یکدیگر پی‌گیری می‌کنند. در حال حاضر همکاری‌های دو کشور به ویژه در زمینه اقتصادی در سطح بالایی قرار داد.

روسای جمهوری روسیه و چین همچنین بر گسترش همکاری‌های دو کشور در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل و سازمان همکاری شانگهای و گروه بریکس تاکید دارند. روابط روسیه و چین در سال‌های اخیر توسعه فراوان یافته است و دو کشور در چارچوب-های دو جانبه و چند جانبه از جمله در سازمان‌های بین‌المللی همکاری‌های گسترده‌ای دارند. دو کشور عضو گروه "بریکس" هستند که گروهی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی است. چین و روسیه درباره بسیاری از مسائل بین‌المللی مانند بحران سوریه و مساله هسته‌ای ایران سوریه مواضع مشابهی دارند. روسیه و چین همچنین به عنوان دو رقیب عمده آمریکا در چارچوب همکاری‌های دو جانبه و سازمان همکاری شانگهای، سعی در اتخاذ مواضع مشترک برای مقابله با تهدیدات نظامی و امنیتی آمریکا دارند. (شینخوا، ۲۰۱۵)

استراتژی جاده ابریشم جدید هم از جمله سیاست‌های جدید دولتمردان چین در آسیای مرکزی است که از جمله راهکارهای دولت این کشور برای ارتقای سطح همکاری‌های خود در این منطقه است که با نگرانی مقامات آمریکایی مواجه شده است. جان میر شایمر^۱ در کتاب خود با عنوان **استراتژی سیاست قدرت بزرگ** این مساله را عنوان می‌کند که هدف یک قدرت بزرگ سرکوب قدرت و نفوذ قدرت دیگر در منطقه دیگر است. میر شایمر مطرح می‌کند که آمریکا که نیمه غربی قدرت بزرگ محسوب می‌شود در تلاش است تا با اجرای راهکارهای قدرت منطقه دیگر را که همان چین است از بین ببرد. این قدرت منطقه‌ای چین است که

¹ John Mayer Shaymr

باعث هراس آمریکا شده و آن چنان که در کتاب چین کسینجر^۱ به آن اشاره شده است هیچگاه چین قدرت استعماری فرا منطقه‌ای نبوده است. حال چین به دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان تبدیل شده است که هیلاری کلینتون به آن اشاره کرده است. (kelinton,2012)

بررسی سیاست یک کمر بند و یک جاده چین

چین طرح احیای جاده ابریشم جدید را دارد که از دریای خزر به اروپای شرقی برسد از طرفی هم نمی‌خواهد تنش میان دو کشور را داشته باشد و نیاز به حمایت اوکراین و روسیه در این طرح دارد زیرا بدنبال انرژی نفت و گاز در دریای خزر هست و این طرح را بعنوان منبع اصلی در برنامه دراز مدت خود گنجانده است و تنها کشوری که می‌تواند تفکرات جاده ابریشم چین را به چالش بکشانند روسیه است.

چین در منطقه نوعی دیپلماسی چندجانبه و نهادینه را در پیش گرفته و تلاش دارد تا مناسبات رو به گسترش خود با کشورهای این منطقه را به گونه‌ای روزافزون نهادینه سازی کند. آسیا پاسیفیک اولویت جدید چین است. چینی‌ها از ابتدای سال ۱۹۷۹ که سیاست درهای باز را آغاز کردند، عمدتاً به سمت شرق و جنوب شرقی کشور چین متمرکز بودند و از غرب کشور تا حدودی غافل بودند. تاکید آنها بر این است که نگاه جدیدی به غرب کشور داشته باشند جاده ابریشم نیز از همین مسیر عبور می‌کند. آنها در «شین جیانگ» با بنیادگرایی اسلامی نیز روبه‌رو هستند، گسترش روابط تجاری می‌تواند این پنج منطقه خودمختار را از این حالت بالقوه خطرناک در بیاورد. (شاهنده، ۱۳۹۳: ۲۳)

سیاست یک کمر بند و یک جاده چین، می‌تواند پکن را به کی‌یف متصل کند. نگاه چین به اوکراین بعنوان دروازه ورود به اروپا برای احداث پروژه یک کمر بند و یک جاده یک نگاه استراتژیک است. اوکراین در پی کاهش وابستگی به روسیه با چین توافق بانک توسعه چین و افزایش سهم سرمایه‌گذاری چین در اوکراین را امضاء کرده است. یکی دیگر از دلایل اهمیت نقش متحول چین در منطقه آسیای مرکزی به موضوع ترانزیت باز می‌گردد. این منطقه بطور تاریخی بخش مهمی از جاده ابریشم و حلقه وصل چین به اروپای قدیم بوده است. چین

²-Kissinger

برنامه‌های وسیعی را برای احیای جاده ابریشم و پیود زدن اقتصاد خود با اقتصادهای اروپایی در دست اجرا دارد. اگر زیر ساخت‌های مناسبی در مسیر آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان پل آسیا و اروپا ایجاد شود انتقال کالا از چین به اروپا که از مسیرهای دریایی صورت می‌گیرد که از ۴۰ به ۱۱ روز کاهش می‌یابد.

در این راستا چین سرمایه گذاری وسیعی را در بازسازی بزرگراه ۶۱۶ کیلومتری قره قوم^۱ که بندر گوادر^۲ را به سین کیانگ متصل می‌کند انجام داده است. (Kamp, 2011, 138-147) شی جی پینگ رئیس جمهوری چین خواهان به رسمیت شناختن جایگاه نوین چین در جهان است، کمربند اقتصادی جاده ابریشم و جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یک ابتکارهایی هستند که برای نخستین بار در پاییز ۲۰۱۳ توسط رئیس جمهوری چین و به ترتیب در جریان دیدارهایی از قزاقستان و اندونزی ارائه شدند. این دو طرح در سیزدهمین برنامه پنج ساله اقتصادی چین که از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ به اجرا در می‌آید، و راهبرد سرمایه گذاری ملی این کشور را در سراسر این دوره تعیین نمایند. موسسه‌های منطقه‌ای تازه، همچون بانک سرمایه گذاری زیر ساختی آسیا و صندوق جاده نوین ابریشم، نیز تاحدودی به منظور تکمیل و پشتیبانی از توسعه ابتکار کمربند و جاده ایجاد شده‌اند. (parker, scottkennedy)

این ابتکار از پیشران‌های اقتصادی و ژئوپولیتیک مهمی برخوردار است هرچند احتمالاً پکن در حال حاضر با توجه به چالش‌های اقتصادی داخلی‌اش، بر جنبه اقتصادی این طرح تاکید دارد. رهبری چین، بویژه در تقلاست تا گذار دشوار به نرم تازه‌ای از رشد اقتصادی کندتر و پایدارتر را مدیریت کند. شی جین پینگ نگاه به غرب چین را در پیش گرفته که در این استراتژی و احیای جاده ابریشم ایران کانون اصلی جاده ابریشم است و بین چین و ایران رابطه استراتژیک و راهبردی برای ۲۵ سال آینده مطرح شده است. در ۱۸۰۰ سال پیش ابریشم سه نقطه تجاری داشت، چین در شرق آسیا، ایران در غرب آسیا و رم در اروپا بود. اما با احیای جاده ابریشم فعلی سه نقطه تبدیل به ۴۸ کشور شده است که بعد از گذر از

¹ -Karakum

² -Gwadar

عمان به چابهار- تهران- شمال ایران- که در چابهار یک شهرک صنعتی بزرگ دایر می- شود - می‌گذرد.

نتیجه گیری:

در مجموع می‌توان گفت رهیافت جدیدی که کارشناسان و تحلیلگران حوزه سیاست بین- الملل از آن به عنوان چین جسور یاد کرده‌اند، در واقع حاصل درک استراتژیک تصمیم سازان سیاسی چین از بحران در نظم سیاسی و اقتصادی موجود در ساختار سیاسی بین الملل و ایجاد فرصتی ویژه برای تسری در این ساختار است. چین تمایلات برون گرایانه‌تری از خود به نسبت گذشته بروز داد و توانست به دستاوردهای مهمی همچون ایجاد بانک توسعه زیر ساخت آسیایی، حضور یوان در سبد ارزی صندوق بین‌المللی پول، حضور نرم نظامی در منطقه خاورمیانه بخصوص در قالب ایجاد پایگاه نظامی در جیبوتی و... دست یابد. سیاست با ریسک بالای چین توانست با استفاده بهینه از فرصت زمانی پیش آمده با پاداش بالا نیز توأم شده و بسترها و زمینه‌های نفوذ چین در سیستم بین‌الملل را بیش از پیش افزایش دهد. براساس بررسی‌های صورت گرفته، استراتژی چین در بحران اوکراین از چند مسئله ناشی می‌شود:

۱- نوع رفتار استراتژیک چین در قبال بحران و رابطه چینی‌ها با روس‌ها و غرب چنین چیزی را می‌طلبد که پکن نه می‌تواند روابط تجاری و اقتصادی گسترده‌ای که با اتحادیه دارد را نادیده بگیرد و نه روابط استراتژیکی که با روسیه دارد، چینی‌ها با تاکید بر انتخاب استراتژیک کلان و تاکید بر راه حل‌های دیپلماتیک برای حل و فصل این بحران تاکید داشتند.

۲- از فوریه ۲۰۱۳ بحران اوکراین قدرت‌های بزرگ را بر حسب منافع ملی آنها، مجبور به موضع گیری کرده است. چین که هم اکنون بزرگترین قدرت تجاری دنیاست و با همین روند با پیشی گرفتن از ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۲۵ ابر قدرت نخست اقتصادی دنیا خواهد شد، پکن نخواسته موضع شفافیتی در این بحران ارائه دهد و دست به اعلام اظهارات متضاد زده بود. اما همیشه اولویت برای چین، حفظ وضع موجود بوده است که این کشور را در جهانی به دور از تنش یاری دهد و تا اینکه بتواند به یک قدرت تمام عیار جهان تبدیل شود.

چنین هدفی پکن را وادار کرد در هر بحران جهانی خواهان حفظ آرامش، خویشتنداری و حل و فصل درگیری‌ها با مصالحه شود که به اقتصاد رو به رشد چین ضربه نرساند. بحران اوکراین برای پکن بسیار نامطلوب و ناگوار بود چین بخاطر اینکه روسیه که یک همسایه و شریک تجاری استراتژیکی پکن هست و غرب به سرکردگی آمریکا که بزرگترین شریک تجاری چین محسوب می‌شوند از مخالفین سابق در این بحران حمایت می‌کنند، چین تاکید بر تلاش طرفین برای دستیابی به یک راه حل سیاسی و دیپلماسی بود. چینی‌ها به خوبی می‌دانستن که نباید موضعی اتخاذ کنند که روسها را از خود برنجانند، مضاف بر اینکه ممکن است حمایت آشکار و پنهان آنها از اقدام روسیه در برگزاری همه پرسی در کریمه در آینده به نفع آنها تمام نشود و چین همچنان از شبه تجزیه در کشور خویش می‌هراسد و معامله با ایالات متحده و جوانب احتیاط را رعایت کردن در هر بحران بین‌المللی می‌تواند تاثیر این مخاطرات را برای چین به حداقل برساند.

چین بزرگترین شریک تجاری آمریکا و غرب است و همچنان به خرید اوراق قرضه از آمریکا ادامه می‌دهد اکنون حدود ۲ تریلیون دلار از اوراق قرضه آمریکا را خریداری کرده است. رکن دیگر روابط چین و آمریکا همکاری‌های بین‌المللی است که دو کشور در زمینه مبارزه با تروریسم، مساله هسته‌ای کره شمالی، مساله تغییر آب و هوا و انرژی با یکدیگر همکاری دارند. اتحادیه اروپا دارای اقتصادی توسعه یافته، تکنولوژی پیشرفته و منابع مالی قوی بعنوان یک هدف بلند مدت استراتژیک برای چین تلقی شده سهم روابط تجاری چین با اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۶ مبلغ ۴۵۰ میلیارد دلار و با آمریکا مبلغی بالغ بر ۶۶۰ میلیارد دلار بود با توجه به این حجم از مبادلات تجاری و همکاری‌های گسترده که چین با غرب دارد هیچگاه قصد منازعه با غرب را ندارد و به گونه‌ای موضع گیری کردند که تا حد امکان بر تجارت اقتصادی خود با اروپا و آمریکا لطمه‌ای وارد نیاید چرا که اغلب شرکای تجاری اصلی چین در دو طرف آتلانتیک قرار دارند. آمریکا کانون اصلی استراتژی کلان چین یا سیاست خارجی این کشور به حساب می‌آید. بنابراین روسیه شریک تجاری مهمی برای چین محسوب نمی‌شود. تداوم رشد اقتصادی چین باعث شده است تا این کشور به یکی از بازیگران عمده بین‌المللی تبدیل شود.

۱- اشتراکاتی در بسیاری از مسایل بین‌المللی دارند مثل:

- هر دو خواهان سد نفوذی بر گسترش ایالات متحده در آسیای مرکزی هستند.
- بحران سوریه، بحران هسته‌ای ایران، بحران داعش بحث بنیادگرایی در مرزهای دو کشور مواضع مشترک دارند.
- رابطه امنیتی - دفاعی. از مهمترین محورهای همکاری آنها در ۴۰ سال گذشته بوده است.

- مقابله با یکجانبه گرایی آمریکا در عرصه سازمان‌های بین‌المللی. شورای امنیت مثل وتوی دو طرف برای سوریه، برای سامانه ضد موشکی آمریکا در آسیا - اقیانوس آرام.
- دو کشور گسترش ناتو به شرق را به مثابه تهدید می‌دانند.
- پکن و مسکو همزمان تلاششان این است که در حوزه آسیا به خصوص آسیا پاسیفیک روابط خود را گسترش بدهند و اعلام راهبرد جدید آمریکا برای تمرکز نظامی در منطقه آسیا-اقیانوسیه باعث شده چین و روسیه انگیزه بیشتری برای همکاری داشته باشند.

۲- اما منافع متعارضی که بین پکن و مسکو وجود دارد:

- آسیای مرکزی در وضعیت فعلی نماد چنین چیزی است، اما گذشته از همکاری‌های دو کشور که تعبیر به ائتلاف می‌شود در جاهایی نفوذ بیش از حد پکن یا مسکو در مناطق نفوذ خود که به نحوی حیاط خلوت آنها محسوب می‌شود به مثابه تحدید فرض می‌شود در حال حاضر روسها چندان نگرانی از نفوذ آمریکا در این منطقه ندارند بلکه نگرانی اصلی آنها حضور چین بوده که دارد جای روسیه را پر می‌کند و حداقل در ژئواکونومی به بازیگری مسلط تبدیل می‌شود. این موضع گیری به نفع روسیه شده است و باعث شده که روسیه روابط تجاری خود را با چین تسهیل کند و اعتمادی به چین پیدا کند، واحساس به اینکه موقتاً می‌تواند به چین تکیه کند.

- نمی‌توان درباره آینده طولانی مدت موضع فعلی چین و روسیه نظری قطعی پیش بینی کرد. با توجه به واکنشی که روسیه در مقابله با گروه تروریستی داعش در جهت حفظ حوزه نفوذ خود نشان داد نگاه غرب حداقل نسبت به توان استراتژیکی روسیه و اینکه مسکو

توان مقابله با خارج از مرزهای خود را دارد تغییر کرده است و روسیه کمی قدرتمندتر از قبل وارد عرصه نظام بین‌الملل می‌شود.

- نزدیکی بین چین و روسیه نمی‌تواند پایدار باشد زیرا که مسائل بین‌المللی بسیار سیال بوده و دگرگونی‌های بسیاری را در برخواهد داشت.



منابع فارسی:

کتاب

- بهرام امیر احمدیان، و میرعبدالله حسینی (۱۳۸۹)، جایگاه سازمان همکاری شانگهای در اقتصاد جهانی، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی
- دوبورگار، فلیپ، سیاست آسیایی چین، ترجمه: دکتر عباس آگاهی، انتشارات آستان قدس رضوی
- شریعتی نیا، محسن (۱۳۸۸)، سیاست خارجی توسعه‌گرا: تجربه چین، انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، انتشارات سمت
- کسینجر، هنری آ (۱۳۹۲)، چین، مترجم: دکتر حسین راسی، انتشارات فرهنگ معاصر

مقالات

- ترابی، قاسم، اردیبهشت (۱۳۹۳)، بحران اوکراین از منظر مولفه‌های ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک، ماهنامه مطالعات امنیت ملی، شماره ۱۴
- دهشیار، حسین، سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین: گریز ناپذیری بحران، فصلنامه روابط خارجی، شماره ششم
- زمانی، ناصر، زمستان (۱۳۹۴)، تحلیل ریشه‌ها و ماهیت بحران اوکراین، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۷، شماره ۴

خبرگزاری

- شاهنده، بهزاد، آبان (۱۳۹۳)، تاملی در خصوص تنش زدایی آمریکا و چین، روزنامه ایران
-، اسفند (۱۳۹۳)، آسیا پاسیفیک، اولویت جدید چین، روزنامه شرق

منابع انگلیسی:

- Clinton, Hilary, (2011), *Pacific century, foreign policy magazine nov*
- Kamp, Jeffrey (2011), *The East Move West, Brookings Institution Press*

- Zbigniew Brzezinski & John J Mearsheimer, (2005), **Clash of the Titans**

مقاله

- Mearsheimer, J. (2006), **Unpeaceful Rise**, *Current History*, Vol. 105

خبرگزاری

- david. A.19 April(2006), **parker chinas oil need are high on us agenda**, Newyork Times

- Krauthammer, charlese, 27 February(2014) **Putin,s Ukraine gambit** , available at: [www. Nationalreview.com/article/372204/putin-ukrain gambit-charles-kravthammer](http://www.Nationalreview.com/article/372204/putin-ukrain-gambit-charles-kravthammer)

- Neuger, G. James, 15 March (2014), **Woodrow Willson's Ukraine Failure Foreshadows west's Dilemmas**, available at: <http://www.bloomberg.com/news/2014/03/14/woodrow-willson-s-ukraine-failure-foreshadaws-west-s-dillema.html>

- Putin, Valadimir, 16 March (2014) **Address by a President of the Russian Federshion**, available at: <http://eng.kermlin.ru/transcripts/6889>

